

چرا باید ضدسرمایه‌داری بود؟

اریک الین رایت

ترجمه: نیما عیسی‌پور

نخست، همه باید بپذیریم که به‌راستی جهانی دیگر ممکن است. دوم، پذیرش فرض نخست به ما این نوید را می‌دهد که می‌شود شرایط لازم را برای رشد و شکوفایی اکثریت جهانیان بهبود بخشید. سوم، عناصر مربوط به این جهان دیگر، برخلاف انتظار، نه در خلأ بلکه در همین جهان، آن‌هم در همان شکلی که هست، در حال شکل‌گیری است؛ فقط کافی‌ست کمر همت بندیم و به شناسایی این عناصر مبادرت ورزیم. در نهایت، برای آنکه از این جایی که ایستاده‌ایم به آن نقطه برسیم، راه‌های مختلفی وجود دارد. ضدیت با سرمایه‌داری نه فقط در مقام یک موضع اخلاقی بلکه در هیئت یک موضع عملی نیز ممکن و میسر است

اریک الین رایت (۱۹۴۷-۲۰۱۹)، جامعه‌شناس تحلیلی مارکسیست و اهل آمریکا، در واپسین کتابش «چگونه باید در قرن بیست‌ویکم یک طرفدار ضدسرمایه‌داری باشیم» عصاره دهه‌ها کار تحقیقاتی خود را در قالب یک مانیفست موجز و فشرده ارائه کرده و در آن به تحلیل طیف متنوعی از اشکال مختلف ضدسرمایه‌داری مبادرت ورزیده است؛ او، در عین حال، در این کتاب، بر رهیافت‌های راهبردی مختلفی صحنه می‌گذارد و بنیان‌هایی را برمی‌نهد برای جامعه‌ای متعهد و پایبند به شکوفایی انسان. این کتاب استدلالی فوری و نیرومند در حمایت از سوسیالیسم ارائه می‌دهد و راهنمای بی‌همتای آنانی است که سودای رسیدن به آن را در سر می‌پرورانند.

به‌زعم خیل عظیمی از توده‌ها، به‌نظر می‌رسد ضدیت با سرمایه‌داری ایده‌ای است بس مضحک. معه‌ذا، هرچه باشد، دور و برمان را که خوب بنگریم، چه می‌بینیم؟ جهانی آکنده از ابداعات خارق‌العاده تکنولوژیکی‌ای که هوش و عقل از همه ربوده است، ابداعاتی که در سال‌های اخیر در هیئت کالاها و خدمات تولیدشده توسط شرکت‌های سرمایه‌دار ظهور و بروز می‌یابند: بله، همین گوشی‌های هوشمند و فیلم‌هایی که در قالب نسخه‌ای قابل‌پخش برای تماشای همگان بر روی اینترنت فراهم شده‌اند؛ اتومبیل‌های خودران بدون راننده و شبکه‌های اجتماعی؛ علاج‌هایی برای درمان بی‌شمار دردهای بی‌درمان‌مان؛

جامبوترون‌ها یا همان صفحه‌نمایش‌های گول‌آسا در استادیوم‌های فوتبال و بازی‌های ویدئویی‌ای که هزاران کاربر را در سرتاسر پهنه گیتی به هم پیوند می‌دهند؛ هر محصول مصرفی‌ای، که فکرش را بکنی، در اینترنت یافت می‌شود و به راحتی با یک سفارش آن را در چشم‌به‌هم‌زدنی در خانه‌تان تحویل می‌گیرید؛ بهره‌وری کارگران، به مدد تکنولوژی‌های نوین اتوماسیون، به میزان خیره‌کننده‌ای افزایش یافته است؛ و و . گرچه توزیع نابرابر دستمزدها در اقتصادهای سرمایه‌داری حقیقتی غیرقابل کتمان است، ولی این نیز حقیقت دارد که تعداد آن‌دسته از کالاهای ارزان مصرفی‌ای که در دسترس و استطاعت یک فرد معمولی و حتی فقیر است نیز به طرز قابل‌توجهی در اغلب نقاط جهان افزایش یافته است. راه دوری نرویم! کافی‌ست آمریکای ۲۰۱۸ را با آمریکای نیم‌قرن پیش، یعنی سال ۱۹۶۸، مقایسه کنید: درمی‌یابید که درصد آمریکایی‌های برخوردار از اقلامی نظیر دستگاه تهویه مطبوع، اتومبیل، ماشین لباس‌شویی، ماشین ظرف‌شویی، تلویزیون و لوله‌کشی توکار، در عرض این پنجاه سال، به طرز قابل ملاحظه‌ای افزایش یافته است. امید به زندگی در اغلب گروه‌های سنی افزایش و میزان مرگومیر در نوزادان کاهش یافته است. بله، این سیاهه را سرِ بازایستادن نیست. ولیکن، اکنون، در قرن بیست‌ویکم، این بهبود سطح استانداردهای اولیه زندگی را می‌شود در مناطق فقیرتر جهان نیز سراغ گرفت: برای مثال، ببینید که در چین استانداردهای زندگی مردم تا چه اندازه بهبود پیدا کرده، چرا که دولت چین با آغوشی باز به استقبال بازار آزاد رفته است. همچنین، زمانی را به یاد آورید که چین و روسیه هریک بدیل‌های خود را در برابر سرمایه‌داری به آزمون گذاشتند و فرجامش چه بود؟ ظلم و ستم سیاسی، سببیت و قساوت این رژیم‌ها به کنار، حتی از حیث اقتصادی نیز این بدیل‌ها به شکست انجامیدند. از این رهگذر، پرسش اینجاست که اگر واقعا نگران بهبود وضع زندگی توده‌ها هستیم، پس چگونه باید طرفدار ضدسرمایه‌داری باشیم؟

معذک آنچه گفته شد، در معنای متعارف کلمه، گونه‌ای داستان‌سرایی بیش نبود. حال اجازه دهید قصه‌ای سر دهم از لونی دیگر: مشخصه ویژه و ذاتی سرمایه‌داری چیزی نیست جز فقر در عین کثرت و وفور نعمت. البته این تنها معضل سرمایه‌داری نیست، بلکه ویژگی اصلی اشکال مختلف اقتصاد سرمایه‌داری همانا چیزی نیست جز بزرگترین و ناگوارترین ناکامی‌اش. از منظر اخلاقی، خاصه در جوامع غنی و برخوردار، فقر و نکبت کودکان، که بی‌هیچ تردیدی میرا از هر مسئولیتی در قبال فلاکتی این‌چنین آوار شده بر سرشان‌اند، بسی شرم‌آور و شنیع است، جوامعی که به‌سادگی می‌توانند برای از میان برداشتن چنین سطحی از فقر و فلاکت کمر همت ببندند. بله، درست است، ما در جوامع سرمایه‌داری، از رشد اقتصادی و نوآوری‌های تکنولوژیکی و بهره‌وری فزاینده گرفته تا گسترش و انتشار فله‌ای کالاهای مصرفی نزد طبقات تحتانی جامعه، بهره‌مندیم، ولی از یاد برده‌ایم که ملازم و همراه رشد اقتصادی سرمایه‌دارانه همانا چیزی نیست جز عُسرت و افلاس بسیاری که با پیشرفت سرمایه‌داری معیشت‌شان نیست و نابود شده است؛ دیگر ره‌توشه این پیشرفت برای آن اکثریتی که در بخش تحتانی بازار کار سرمایه‌داری به سر می‌برند بی‌ثباتی مخاطره‌آمیز وضعیت و کاری ملال‌انگیز و از خود بیگانه بوده است. نرخ رشدهای صعودی و فزاینده در

بهره‌وری و به‌جیب‌زدنِ ثروت‌های افسانه‌ای و بریزوپباش‌ها، همه و همه آورده‌های سرمایه‌داری‌اند که جز عده‌قلیلی دیگران از آن بی‌نصیب مانده‌اند، درحالی‌که هستند بسیاری از مردم که همچنان، درمانده از ارضای نیازهای اولیه خود، هشت‌شان در گرو نُه‌شان است.

سرمایه‌داری نه فقط یک ماشینِ رُشد اقتصادی، بلکه یک ماشینِ رُشد نابرابری هم است. همچنین، اکنون دیگر پیش و بیش از هر زمانی این بر همگان روشن گشته که سرمایه‌داری که رانه‌اش جست‌وجوی بی‌امان برای سود و منفعت است، در حال نابودی محیط زیست است. به هر تقدیر، مسئله اساسی، در کل، نه بهبود یا عدم بهبود شرایط مادی اقتصادهای سرمایه‌داری در بلندمدت، بلکه، با در نظر گرفتن افق پیش روی‌مان که در این نقطه از تاریخ در برابرمان قابل رؤیت است، این است که اوضاع در گونه دیگری از اقتصاد برای اغلب مردم بهتر خواهد بود. این درست که اقتصادهای دولتی مرکزگرا و اقتدارگرای روسیه و چین در قرن بیستم، از بسیاری جهات، چیزی جز شکست مفتضحانه اقتصادی به‌بار نیاوردند، ولی این را نیز نباید از نظر دور داشت که اینها تنها امکان‌های موجود نبودند. هر دو تجربه پای در گِلِ واقعیت‌های برآمده از سرمایه‌داری داشتند. این تصور که سرمایه‌داری شرایط مادی زندگی را متحوّل ساخته و میزان بهره‌وری انسان را به‌طرز قابل‌توجهی افزایش داده نه خیالی خام، بلکه واقعیتی است که بسیاری از آن بهره برده‌اند. مع‌الوصف، به همان اندازه، اینکه سرمایه‌داری آسیب‌های جدی‌ای با خود به همراه داشته و آشکال گوناگون و قابل‌اجتنابی از آلام و رنج‌های بشری را استمرار و تداوم بخشیده است نیز تصویری یکسره باطل نیست. اما پرسش اصلی اینجاست که در کجای قضیه ما با تناقضی واقعی مواجه هستیم؟ تناقض بنیادین این است که آیا می‌شود بهره‌وری، نوآوری و پویایی موجود در سرمایه‌داری را بدون آسیب‌های ملازم با آن متصور شد. نقل‌قول مشهوری از مارگارت تاچر در سال‌های نخستین دهه ۱۹۸۰ وجود دارد مبنی بر اینکه «هیچ بدیلی برای سرمایه‌داری وجود ندارد»؛ لکن تنها دو دهه زمان لازم بود تا در نشست جهانی جوامع به اینکه «جهانی دیگر نیز ممکن است» در محضر همگان اعتراف شود. (World Social Forum) بحث اصلی ما نیز دقیقاً از همین نقطه است که آغاز می‌شود. استدلال اصلی این کتاب بدین قرار است: نخست، همه باید بپذیریم که به‌راستی جهانی دیگر ممکن است. دوم، پذیرش فرض نخست به ما این نوید را می‌دهد که می‌شود شرایط لازم را برای رُشد و شکوفایی اکثریت جهانیان بهبود بخشید. سوم، عناصر مربوط به این جهان دیگر، برخلاف انتظار، نه در خلأ بلکه در همین جهان، آن‌هم در همان شکلی که هست، در حال شکل‌گیری است؛ فقط کافی‌ست کمر همت بندیم و به شناسایی این عناصر مبادرت ورزیم. در نهایت، برای آنکه از این جایی که ایستاده‌ایم به آن نقطه برسیم، راه‌های مختلفی وجود دارد. ضدیت با سرمایه‌داری نه فقط در مقام یک موضع اخلاقی بلکه در هیئت یک موضع عملی نیز ممکن و میسر است، موضع اخلاقی‌ای که معطوف است به آسیب‌ها و ناعدالتی‌های موجود در جهانی که در آن به سر می‌بریم و موضعی عملی که ساختن بدیلی برای رشد و شکوفایی افزون‌تر جملگی آبنای بشر در آن مندرج باشد.

سرمایه‌داری چیست؟

همچون بسیاری از مفاهیم رایج در زندگی روزمره و آثار آکادمیک، برای تعریف «سرمایه‌داری» نیز شیوه‌های مختلفی وجود دارد. برای اغلب مردم، سرمایه‌داری برابرنهادی است برای اقتصاد مبتنی بر بازار، اقتصادی که در آن افراد به تولید چیزهایی مبادرت می‌ورزند که قرار است به میانجی دسته‌ای از توافقات اختیاری به اشخاص دیگر فروخته شوند. برخی صفت «آزاد» را جلوی کلمه «بازار» قرار می‌دهند، تا بر این عقیده تأکید ورزند که سرمایه‌داری اقتصادی است که در آن دولت دستش را برای تنظیم تراکنش‌های بازار دراز نمی‌کند و تصدی‌گری‌ای حداقلی در اقتصاد دارد؛ ولی در مقابل هنوز هستند دیگرانی که یادآور می‌شوند که این نه فقط بازار بلکه مالکیت خصوصی سرمایه است که به سرمایه‌داری تشخص می‌بخشد. جامعه‌شناسان، خاصه آنهایی که متأثر از سنت مارکسیستی‌اند، نوعاً این تکمله را نیز به ایده فوق می‌افزایند که مشخصه ذاتی سرمایه‌داری وجود قسمی از ساختار طبقاتی است، ساختاری که در بستر آن آنانی که در این نوع از اقتصاد انجام کار بر گردهشان است، یعنی طبقه کارگر، خود مالک ابزار تولید نیستند. این تلوخا به این معناست که بنیان این قسم از اقتصاد بر حداقل دو طبقه استوار است، سرمایه‌داران، که کارفرما و مالک ابزار تولیدند و کارگرانی، که در مقام نیروی کار، کار خود را عرضه می‌دارند. در جای‌جای کتاب، منظور من از اصطلاح «سرمایه‌داری» هم ایده سرمایه‌داری به‌مثابه یک اقتصاد مبتنی بر بازار است، هم اینکه این شکل از اقتصاد به میانجی گونه‌ای خاص از ساختار طبقاتی سامان و سازمان می‌یابد. یک شیوه از تفکر در باب این هم‌آمیزی این است که سویه بازار، فی‌الواقع، معادل مکانیسم اصلی‌ای است که بنابراین جملگی فعالیت‌های اقتصادی موجود در یک نظام اقتصادی با هم هماهنگ و تنظیم می‌گردند، هماهنگی‌ای که به واسطه مبادلات اختیاری مرکزگریز، عرضه و تقاضا و البته قیمت‌ها صورت می‌پذیرد. ساختار طبقاتی نیز با مناسبات قانونی قدرت موجود در همین نظام اقتصادی این‌همان است، مناسباتی که میان مالکان خصوصی سرمایه و نیروی کار در جریان است. این شیوه از پرداختن به جزئیات و دقایق مفهوم سرمایه‌داری به این معناست که می‌شود بازار یا بازارها را نیز منهای سرمایه‌داری متصور شد.

برای مثال، می‌شود بازاری را متصور شد که در آن مالک ابزار تولید دولت است؛ در عین حال، دولت نیز شرکت‌ها را در تملک خود دارد و منابعی را به آنها اختصاص می‌دهد که یا در غالب سرمایه‌گذاری مستقیم صورت می‌پذیرد یا وام‌های اعطایی از سوی بانک‌های دولتی. این دقیقاً همان چیزی است که می‌شود آن را اقتصاد بازار دولتی نام نهاد (البته عده‌ای نیز آن را «سرمایه‌داری دولتی» خوانده‌اند). یا اینکه اداره و مالکیت بنگاه‌ها و شرکت‌ها در قالب انواع و اقسام تعاونی‌ها به خود کارمندان و مشتریان واگذار شوند. بدین اعتبار، می‌شود اقتصاد بازاری را که با وساطت چنین سازمان‌هایی سازمان‌دهی شده است، یک اقتصاد بازار تعاونی نام‌گذاری کرد. در تقابل با این دو نوع از اقتصاد بازار، ویژگی و تمایز اصلی اقتصاد سرمایه‌داری در این است که در آن مالکان خصوصی سرمایه می‌توانند به طرق مختلف هم در شرکت‌ها و بنگاه‌های تجاری و هم در کلیت نظام اقتصادی اعمال قدرت کنند.

شالوده‌ای برای مقابله با سرمایه‌داری

آنانی که با سرمایه‌داری ضدیت دارند، خود زائیده و بالیده در دامن سرمایه‌داری‌اند. مقاومت در برابر سرمایه‌داری، در برخی مقاطع و نقاط، در هیئت ایدئولوژی‌هایی تبلور می‌یابد به هم‌پیوسته و منسجم، ایدئولوژی‌هایی که به‌گونه‌ای نظام‌مند به شناسایی منبع و سرچشمه آسیب‌ها و صدمات ناشی از سرمایه‌داری مبادرت ورزیده و نسخه‌هایی را برای خشکاندن این چشمه جوشان درد و رنج ارائه می‌کنند. در جاهای دیگر، به اقتضای مقتضیات موجود، ضدیت با سرمایه‌داری در جلد انگیزه‌هایی فرو می‌رود که در ظاهر چندان ربطی به سرمایه‌داری ندارد، نظیر عقاید مذهبی‌ای که مردم را بدین راه و روش سوق می‌دهد که دست از جهان مدرن شسته، مأمن و ملجأ خویش را در اجتماعاتی بسته و منزوی جست‌وجو کنند. گاه نیز این ضدیت در قامت کارگران یک فروشگاه ظاهر می‌شود که فُرادا در برابر خواسته‌های رئیس‌شان مقاومت می‌کنند. بعضی اوقات هم ضدیت با سرمایه‌داری در هیئت اتحادیه‌های کارگری‌ای تجسم می‌یابد که مبارزات خود را برای شرایط کاری بهتر و عادلانه‌تر پی می‌گیرند. به هر تقدیر، سرمایه‌داری سر از هر جایی درآورد که همواره در هر شکل و شمایل‌ی که فکرش را بکنید، نارضایتی و مقاومت را با خود به همراه خواهد داشت. می‌شود دو گونه کلی از انگیزه را در این آشکال گوناگون مبارزه در ویر سرمایه‌داری سراغ گرفت: منافع طبقاتی و ارزش‌های اخلاقی. شاید مخالفت و ضدیت شما با سرمایه‌داری از سر این باشد که سرمایه‌داری منافع مادی شما را به مخاطره انداخته است، یا اینکه چون سرمایه‌داری برخی از ارزش‌های اخلاقی‌ای را زیر پا می‌گذارد که شما به آنها خیلی بها می‌دهید.

پوستری مربوط به سال‌های پایانی دهه ۱۹۷۰ هست که در آن زنی از طبقه کارگر به حصار نرده‌ای تکیه زده است. توضیح زیر عکس نیز به ما می‌گوید: «آگاهی طبقاتی این است که بدانی در کدامین سوی از این حصار قرار داری؛ تحلیل طبقاتی نیز یعنی اینکه دریابی چه کسی له یا علیه توست». این استعاره دعوا بر سر سرمایه‌داری را به‌مثابه تضادهایی می‌بیند، برآمده از دل منافع طبقاتی. قرارگرفتن در دو طرف مقابل این حصار معرف این است که، با عطف به تضاد منافع، چه کسی دوست است و چه کسی دشمن. برخی نیز ممکن است بر روی این حصار نشسته باشند، لکن عاقبت گریز و گزیری جز انتخاب یک طرف این معرکه نیست: «شما یا با ما یا بر ما». در شماری از موقعیت‌های تاریخی، آن قسم منافی که چونان خط‌کشی این حصار را ترسیم می‌کند، به‌سادگی قابل‌تشخیص است. تقریباً بر همگان واضح و مبرهن است که پیش از جنگ داخلی در ایالات متحده، بردگان به‌ستوه‌آمده از برده‌داری، به اقتضای منافع طبقاتی‌شان، خواستار لغو برده‌داری بودند، درحالی‌که مالکان همین بردگان نفع‌شان را در تداوم وضع موجود می‌دیدند. گیرم که بودند مالکان برده‌داری که نسبت به برده‌داری تردیدهایی داشتند، برای مثال، تامس جفرسون نمود بارز چنین تردیدی است. اما فراموش نکنیم، این دودلی نه از بابت منافع طبقاتی، بل ناشی از گونه‌ای تنش بین آن منافع و ارزش‌های اخلاقی‌ای بود که به آنها باور داشت.

در سرمایه‌داری معاصر، اوضاع پیچیده‌تر از این حرف‌هاست و چندان معلوم نیست که دقیقاً چطور باید

منافع طبقاتی موجود در سرمایه‌داری را فهم کرد. البته هستند گروه‌هایی از افراد که برای‌شان معلوم است که از چه منافع مادی‌ای در رابطه با سرمایه‌داری برخوردارند، نظیر صاحبان بزرگ سرمایه و رؤسای هیئت‌مدیره در شرکت‌های چندملیتی‌ای که نفع‌شان در دفاع از سرمایه‌داری است و کارگران بیگانه‌ها، مشاغل مرتبط با کارهای یدی‌ای که به مهارت چندان نیاز ندارند، مشاغل مخاطره‌آمیز و لشکر بی‌کارانی که مدت مدیدی را به‌انتظار یافتن کار سپری کرده‌اند، جملگی از ضدیت و تقابل با سرمایه‌داری نفع می‌برند ولی این را نیز نباید از نظر دور داشت که برای بسیاری از دیگر افراد در اقتصادهای سرمایه‌داری، همه چیز تا بدین اندازه سراسر نیست. برای مثال، افراد حرفه‌ای برخوردار از تحصیلات بالا، مدیران و بسیاری از خویش‌فرمایان از جایگاهی درون مناسبات طبقاتی برخوردارند که من آن را متناقض می‌نامم؛ این دسته از افراد منافعی به‌غایت پیچیده و اغلب متناقض در قبال سرمایه‌داری دارند. اگر جهان سرمایه‌داری صرفاً مشتمل بر دو طبقه در دو طرف مقابل حصار بود، آن‌گاه فقط کافی بود ضدیت با سرمایه‌داری را صرفاً بر پایه منافع طبقاتی بنا کرد. مارکسیسم کلاسیک نیز مسئله را به همین سبک و سیاق می‌دید: حتی اگر در ساختارهای طبقاتی پیچیدگی‌هایی وجود می‌داشت، درازمدت پویش سرمایه‌داری بدین سمت‌وسو سوق می‌یافت که له و علیه سرمایه‌داری گونه‌ای صف‌آرایی آشکار تشکیل دهد. در چنین جهان‌بینی‌ای، آگاهی طبقاتی عمدتاً مشتمل بود بر فهم چگونگی کارکرد جهان و لذا اینکه چطور این کارکرد به حساب دیگران در خدمت به منافع مادی برخی از طبقات قرار می‌گرفت. به‌مجرد آنکه کارگران بدین درک و شعور می‌رسیدند، طبق استدلال مارکسیسم کلاسیک، آنان برای مبارزه با سرمایه‌داری به پای می‌خواستند. این یکی از دلایلی بود که بسیاری از مارکسیست‌ها برای این استدلال مطرح می‌کردند که شرح و بسط یک نقادی نظام‌مند از سرمایه‌داری با نظر به عدالت اجتماعی و کمبودها و نقصان‌های اخلاقی غیرضروری است. همین‌که نشان دهیم سرمایه‌داری به‌ضرر منافع توده‌هاست کفایت می‌کند؛ دیگر ضرورت ندارد که حتماً ثابت کنیم ناعادلانه هم هست.

لازم نیست کارگران را متعاهد سازیم که سرمایه‌داری ناعادلانه است یا اینکه ناقض اصول اخلاقی است؛ همه آنچه نیاز داریم، این است که کارگران به‌درستی و با قدرت تشخیص دهند که سرمایه‌داری منشأ ضرر و زیان‌هایی جدی برای‌شان است (اینکه سرمایه‌داری بر ضد منافع مادی‌شان عمل می‌کند) و اینکه می‌شود در این خصوص کاری انجام داد. اما استدلالی این‌چنین تماماً مبتنی بر منافع طبقاتی بر ضد سرمایه‌داری تکافوی قرن بیست‌ویکم را نمی‌کند و یحتمل در واقع هرگز در هیچ دوره‌ای نیز از کفایت لازم برخوردار نبوده است. اینجا سه موضوع هست که باید به آن‌ها بپردازیم. نخست اینکه، به‌دلیل پیچیدگی منافع طبقاتی، همواره هستند افراد بسیاری که منافع‌شان به‌وضوح در این طرف یا آن طرف این حصار قرار نمی‌گیرد. فی‌الواقع، تمایل یا اشتیاق آنان به هواخواهی و حمایت از ابتکارات ضدسرمایه‌دارانه تا حدی به این بستگی دارد که چه نوع از ارزش‌هایی به مخاطره افتاده‌اند. از آنجا که حمایت و پشتیبانی این افراد از هر راهبرد عملی‌ای که در راستای غلبه بر سرمایه‌داری قرار دارد حائز اهمیت است، تشکیل یک ائتلاف نسبی حول

ارزش‌ها و نه فقط منافع طبقاتی، ضرورتی مبرم و حیاتی است.

دوم اینکه واقعیت این است که در اغلب افراد، این نه فقط منافع مادی‌گرایانه اقتصادی بل دغدغه‌های اخلاقی است که به انگیزه‌هایشان، دست‌کم، گونه‌ای جهت‌گیری جانبدارانه می‌بخشد. حتی برای آنانی که منافع اقتصادی‌شان عیان است نیز یحتمل انگیزه‌های متکی بر دل‌مشغولی‌های اخلاقی از اهمیت فراوانی برخوردار است. یکی از شهیرترین مصادیق این نظر در تاریخ موردِ فردریک انگلس، یار و همکار نزدیک مارکس، است. او فرزند یک کارخانه‌دار ثروتمند و سرمایه‌دار بود که صمیمانه با دل و جان به حمایت از جنبش‌های سیاسی علیه سرمایه‌داری می‌پرداخت. در قرن نوزدهم، مخالفان با برده‌داری در کشورهای شمال مبارزه خود با برده‌داری را نه فقط از سر منافع طبقاتی‌شان، بلکه از روی عقیده‌شان به غلبیدن برده‌داری پی می‌گرفتند. حتی در خصوص آن دسته‌ای از افراد که منافع طبقاتی‌شان ضدیت با سرمایه‌داری را ایجاب می‌کند، انگیزه‌های مبتنی بر ارزش‌هایی معطوف به حفظ تعهد به مبارزه برای ایجاد یک تغییر اجتماعی نیز حائز اهمیت بسیار است.

در پایان، حصول به شفافیت در خصوص ارزش‌ها برای تفکر حول سویه‌های مطلوب یا نامطلوب بدیل‌های سرمایه‌داری حیاتی و ضروری است. ما به شیوه‌ای از ارزیابی نیاز داریم که نه فقط به ما بگوید مشکل سرمایه‌داری چیست بلکه سویه‌های مطلوب و نامطلوب بدیل‌های سرمایه‌داری را نیز به ما نشان دهد. همچنین، اگر وضعیت به‌گونه‌ای رقم زده شود که بتوانیم در واقعیت به ساختن بدیلی برای سرمایه‌داری مبادرت ورزیم، آن‌گاه به معیارهایی نیاز خواهیم داشت برای ارزیابی اینکه این بدیل تا چه میزان می‌تواند ارزش‌هایی را محقق سازد که به آنها باور داریم. از این رهگذر، اگرچه شناسایی شیوه‌های خاصی که سرمایه‌داری به‌مدد آنها به منافع مادی گروه‌های مشخصی از مردم آسیب می‌رساند حیاتی است، لیکن، این نیز ضرورت دارد که در خصوص ارزش‌ها روشنگری کنیم؛ ارزش‌هایی که انتظار داریم بدیل اقتصادی مد نظرمان برای سرمایه‌داری آنها را بپروراند و رواج دهد.

منبع: ورسو